

# اصل برابری در نظام ملل متحد



مصطفی فضائلی

مربی گروه حقوق دانشگاه قم

دانشجوی دکتری دانشگاه شهید بهشتی

## چکیده

آنچه در پی می‌آید تحلیل کوتاهی است در باره اصل برابری در نظام ملل متحد. این اصل، که بند یک ماده دو منشور ملل متحد آشکارا گویای آن است، به مثابه یک اصل حقوقی است که ساختار جامعه بین‌المللی بر آن نهاده شده است. البته به رغم برابری حقوقی، اعضای جامعه بین‌المللی گاهی حقوق و تکالیفی نابرابر دارند. هرچند اگر این نابرابری در جهت جبران نابرابری عینی باشد پسندیده است؛ لیکن آنچه در نظام ملل متحد مشهود است حاکی از این روند نیست.



**کلید واژه‌ها:** اصل برابری، تاریخچه اصل برابری، برابری حقوقی، برابری حقوق، اصل برابری در نظام ملل متحد، برابری حقوقی و نابرابری واقعی.

اصل برابری:  
در نظام...





## ۱. مقدمه

ساختار اساسی جامعه بین‌المللی بر تکثر دولت‌های برخوردار از حاکمیت استوار است؛ دولت‌هایی که به لحاظ ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و عقیدتی متنوع و ناهمگون هستند.

اگر گفته می‌شود دیرزمانی خانواده ملت‌ها تقریباً همگون و یکپارچه بوده است، زمانی که اعضای آن صاحب میراث عقیدتی و مذهبی مشترک بودند و دربارهٔ واقعیات اجتماعی - اقتصادی دیدگاه مشترکی داشتند و به اقتصادی مبتنی بر داد و ستد با رقابت کاملاً آزاد مجهز بودند، در واقع خانواده ملل اروپایی و جامعه بین‌المللی محدود به کشورهای اروپایی مورد نظر است.<sup>۱</sup>

هرچند که «معاهدهٔ وستفالی» (۱۶۴۸ م.)، یک نظام بین‌المللی مبتنی بر تعدد کشورهای مستقلی را بوجود آورد که هیچ‌یک از آنها حاضر نبودند، تفوق یکی را بر دیگری بپذیرند، اما صرفاً کشورهای اروپایی بودند که چنین وضعیتی داشتند. این کشورها در برابر دنیای خارج برخورد دوگانه داشتند: در مقابل سرزمین‌هایی که به شکل کشور به معنای خاص کلمه بودند، نظام کاپیتولاسیونی اعمال می‌کردند و نسبت به سرزمین‌ها و جوامع فاقد حاکمیت متمرکز (جوامع قبیله‌ای یا ارباب و رعیتی) طمع ورزیده، آنها را زیر سلطهٔ استعماری خود درمی‌آوردند.<sup>۲</sup>

به هر حال از سال ۱۹۱۷ م. جامعه بین‌المللی، آن همگونی و یکپارچگی خود را از دست داد. پیدایش اندیشه و تفکر کمونیزم و ایجاد اتحاد جماهیر شوروی و بعدها پیوستن دولت‌های اروپای شرقی به آن و به وجود آمدن شمار زیادی از کشورهای در حال توسعه در دههٔ ۶۰ م.، یکپارچگی فرهنگی و عقیدتی این جامعه را بر هم زد و جامعهٔ بین‌المللی را به گروه‌های مختلفی از دولت‌ها تقسیم کرد.<sup>۳</sup>

اما به رغم آن تنوع و تشتت، هسته‌ای از معیارهای حقوقی بسیار کلی - هرچند کم‌شمار - به تدریج نمایان شده که پذیرش همهٔ کشورها را به خود جلب نموده است؛ معیارهایی که رفته‌رفته بر شمار آنها افزوده شده است و کشورها بدون ملاحظه گرایش‌های



سیاسی و عقیدتی و اقتصادی خود آنها را قبول دارند.

اصل برابری در میان اصول اساسی حاکم بر روابط بین‌الملل، مورد موافقت بی‌قید و شرط همه کشورهای است. گرچه در جریان کار «کنفرانس سانفرانسیسکو» برای انعقاد منشور ملل متحد نسبت به چگونگی تعبیر و درج این اصل در منشور، اختلاف نظرهایی وجود داشت؛<sup>۴</sup> لیکن در مورد اصل آن، همه متفق بودند. در کارهای کمیته مخصوص روابط دوستانه (۱۹۶۲ - ۱۹۷۰ م.) و در مباحث مجمع عمومی ملل متحد، نیز اختلاف نظر آشکاری در این باره مشهود نبود. از این رو در اعلامیه اصول روابط دوستانه... عبارت بند یک ماده دو منشور تأیید شد و تعمیم این اصل به همه کشورهای حتی کشورهای غیر عضو ملل متحد مورد اذعان قرار گرفت.

با این همه، برابری، «برابری» در جامعه بین‌المللی با ساختار و ویژگی‌هایی که می‌شناسیم، با چه معنایی می‌تواند وجود داشته باشد؟ «برابری» به مثابه یک اصل حقوقی تا چه اندازه می‌تواند گویای واقعیات اجتماعی هماهنگ با آن و یا برخاسته از آن باشد؟ و چه تعاملی با نابرابری‌های آشکار عینی در این جامعه دارد؟

جلوه‌های این اصل در روابط بین‌المللی و تأثیر و نفوذ و اعتبارش تا کجاست؟ آیا این همان الگوی و ستفالیایی یا به اصطلاح، الگوی نظام بین‌المللی سنتی است؟ یا الگویی جدید را می‌نماید که ساختار بنیادین جامعه بین‌المللی را متحول ساخته و طرحی نو در قالب نظام ملل متحد در انداخته است؟ در این صورت، آیا از اقتدار عملی نیروهای اجتماعی مایه گرفته است یا آن که صرفاً اصلی نظری و آرمان‌گرایانه است که تطابقی با عینیات جامعه بین‌المللی ندارد؟

از منظر جامعه‌شناختی، در جامعه‌ای که فاقد سازمان اقتدارات عالی و نظام سلسله‌مراتبی است؛ صلح پایدار تنها در صورتی ممکن خواهد شد که دولت‌ها موجودیت و شخصیت حقوقی یکدیگر را به رسمیت بشناسند و احترامی یکسان برای یکدیگر قائل باشند. اهمیت فوق‌العاده این حقیقت، مورد اذعان همه کشورهای واقع گردیده و از ارزش و اعتبار یک اصل اساسی برخوردار شده است؛ به طوری که پایه اصلی قواعد بین‌المللی و مبنای اساسی روابط بین‌الملل قرار گرفته است.<sup>۵</sup>

شناخت مبانی اجتماعی این قاعده که محتوای زنده یا ماده آن را تشکیل می‌دهد، تحلیل این قاعده در نظام حاکم بر ملل متحد، علت وجودی آن و نسبتش با مفاهیم



اساسی منشور مورد نظر است که بر مبنای مشاهدات و تحلیل جنبه‌های گوناگون آن نظام استوار خواهد بود.

## ◁ ۲. تاریخچه

صاحب‌نظران و اندیشمندان، اصل «برابری» را امری طبیعی برای آدمیان به‌شمار آورده و آن را حق مطلق، طبیعی و بنیادین بشر دانسته‌اند. طرفداران مکتب حقوق طبیعی، به لحاظ نظری اصل برابری طبیعی انسان‌ها را به سطح بین‌المللی و میان پادشاهان و دولت‌ها منتقل کرده و آن را به روش‌های حقوقی با برابری رفتار جوامع سیاسی مستقل وصف نموده‌اند.<sup>۶</sup> دریافت این مطلب که مفهوم برابری از چه زمانی مطرح شده و در چه مقطعی از تاریخ به مثابه یک اصل در روابط بین‌الملل نمایان گردیده، نیازمند مروری هرچند گذرا به دوره‌های مختلف تاریخ روابط اقوام و ملل است.

گرچه در مورد مبدأ پیدایش حقوق بین‌الملل اتفاق نظر وجود ندارد، ولی از آن‌جا که برخی مفاهیم پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل امروزی در میان برخی اقوام و جوامع باستانی و پس از آن سابقه داشته است،<sup>۷</sup> ردیابی اصل برابری از همان دوران موجه می‌نماید.

## □ الف. عهد باستان

تاریخ عهد باستان نشان از سه حوزه شرق، یونان و روم دارد. اسناد و شواهدی که از روابط میان اقوام و جمعیت‌های بشری مشرق‌زمین در عهد باستان به دست آمده است، از وجود مبنایی به نام «برابری» در روابط آنها حکایت ندارد و در پیمان‌های خراج‌گزاری، اتحاد و صلح از آن خبری نیست.<sup>۸</sup> ضمن این‌که آن پیمان‌ها مبنایی اعتقادی و مذهبی (Fas) و نه حقوقی (Jus) داشتند و آنچه مورد توجه آنان بود، تنها مصون داشتن قلمرو خود از تجاوز اقوام دیگر بود.

جامعه دولت - شهرهای یونان باستان نیز هرچند در میان خود به‌سان جامعه‌ای بین‌المللی می‌نمودند و نهادهای مشابه با برخی نهادهای حقوق بین‌الملل پدید آورده بودند، لیکن به برابری میان خود و اقوام غیر یونانی هرگز معتقد نبودند، بلکه از آنان به «بربرها» یاد می‌کردند؛ خود را برتر از سایرین می‌پنداشتند و سایر اقوام و ملل را وحشی تلقی کرده و دشمنان خویش به‌شمار می‌آوردند.<sup>۹</sup>

رومیان هم در روابط خود با همسایگان و دیگر اقوام، همواره خوی سلطه‌جویی و

جهانگیری و یغماگری را پیشه خود کرده بودند. قاعده کهن «بیگانه همیشه دشمن است» - که در الواح دوازده گانه مندرج است - هر فرض برابری را نفی می کند.<sup>۱۰</sup>

#### □ ب. قرون وسطی

بنای امپراتوری بزرگ روم در سال ۳۹۵ م. با تقسیم به دو بخش شرقی و غربی فرو ریخت. امپراتوری روم غربی نیز کمتر از یک قرن پس از آن (۴۷۶ م.) جای خود را به حکومت های سیاسی ناپایداری داد که می توانست زمینه شکل گیری جامعه بین المللی باشد؛ اما اندیشه وحدت پیشین همواره خودنمایی می کرد تا آن که در آغاز قرن نهم، «شارل مارتل»، امپراتوری روم غربی را احیا کرد. ولی آن هم دیری نپایید و به سرزمین ها و امیرنشین های متعدد تبدیل شد. البته علی رغم این تجزیه طلبی های سیاسی، یک روح معنوی واحد، همه اروپا را قومی واحد می نمود و آن مسیحیت بود.

در قرون وسطی، مفاهیمی مانند «صلح الهی» و «متارکه الهی» پدیدار شد.<sup>۱۱</sup> در این زمان، گرچه در داخل مسیحیت، جنبشی ضد جنگ به وجود آمده بود، ولی با این همه از قرون یازدهم تا سیزدهم میلادی، جهان مسیحیت به اردوکنشی علیه مسلمانان پرداخت و جنگ های صلیبی را به وجود آورد.

به هر حال، با غلبه بینش امپراتوری جهانی که همه کشورهای مسیحی اروپای غربی را زیر سلطه پاپ در آورده (Civitas Cristiana) و در درون مسیحیت یک سلسله مراتب نظام یافته پدید آورده بود (Res Publica Cristiana) و با خارج نیز جنگ های صلیبی را ترتیب داده بود، هرگز مقامی را برای سخن از برابری دولت ها باقی نمی نهاد.

خلاصه، ایده برابری دولت ها نه می توانست در دامان امپراتوری روم و نه در آغوش جامعه مسیحیت قرون وسطی پدید آمده باشد.

#### □ ج. عصر جدید

رسانس با همه حوادث مهمش، از جمله ظهور دولت - ملت ها، ایجاد نوعی جامعه جدید را ممکن ساخت که در اثر آن، جوامع سیاسی برابر و مستقل در خاک اروپا شکل گرفت.

«پیمان صلح وستفالی» (۱۶۴۸ م.) عموماً آغاز عصری جدید در روابط بین المللی تلقی می شود که در آن اصول استقلال و برابری مطلق غالب گردیده است. یک قرن پیش از آن



«پیمان آگسبرگ» (۱۵۵۵ م.) بر اصل احترام برابر میان شاهزادگان و پادشاهان، با عقاید مذهبی مختلف استوار شد (Cujus regio, ejus religio)، لیکن پیمان‌های «مونستر»<sup>۱۲</sup> و «آسنابروک»<sup>۱۳</sup> که برابری حقوقی دولت‌ها را با قطع نظر از رژیم‌های مربوط به آنها و باورهای دینی‌شان شناخت، آشکارترین و مهم‌ترین اعلام حقوقی برابری حاکمیت دولت‌های مدرن در قلمرو اروپا محسوب می‌شد.

معاهده وستفالی، نظامی بین‌المللی را پدید آورد که بر پایه تعدد کشورهای مستقلی استوار بود، که هیچ‌یک حاضر نبودند تفوق یکی بر دیگری را بپذیرند.<sup>۱۴</sup> نظریه پردازان حقوقی نیز در این عصر کوشیده‌اند تا اصل برابری طبیعی انسان را به روابط میان دولت‌ها وارد سازند (ویتوریا) و به شیوه‌ای منظم و مدلل، دولت‌ها را به عنوان هویت‌های اساساً برابر - همانند افراد انسان، به موجب حقوق طبیعی و علی‌رغم نابرابری‌های عینی - تلقی کنند (پوفندر ف).<sup>۱۵</sup>

طی قرن نوزدهم، کنسرت اروپایی، نشست‌های مکرر کنگره‌ها و کنفرانس‌ها را با شرکت دولت‌های بزرگ و کوچک ترویج داد، اما در عمل، قدرت‌های بزرگ اروپایی استیلای جمعی خود را حفظ کردند و در «کنگروه وین» نقش برتر از آن‌همین قدرت‌ها بود. در کنگره برلین (۱۸۷۸ م.) نیز در تصمیماتی که حتی حاوی تعهداتی برای برخی کشورهای غیر شرکت‌کننده بود، برابری دولت‌های کوچکتر را در حق حضور و تصمیم‌گیری نپذیرفتند.

کنفرانس برلین آفریقای غربی (۱۸۸۵ - ۱۸۸۴ م.) نشانگر تغییری مهم در جریان اجلاس‌های بین‌المللی بود؛ زیرا حاکی از دموکراتیزه شدن این نشست‌ها بود؛ چراکه همه آرا ارزش یکسان داشتند و سند کلی کنفرانس بنای برابری صلاحیت را نهاد.

این اصل در نخستین کنفرانس صلح لاهه در سال ۱۸۹۹ م. به طور دقیق‌تر رعایت شد. برای نخستین بار در این نوع کنفرانس‌ها نمایندگان خارج از اروپا شرکت داشتند<sup>۱۶</sup> و اصل برابری، هم در کمیته‌ها و هم در نشست‌های عمومی حاکم بود.

در دومین کنفرانس صلح لاهه (۱۹۰۷ م.) نیز آیین گفتگوها بر اندیشه برابری استوار شد، تا جایی که تأکید بر قاعده برابری، موجب فلج شدن اقدامات مربوط به تشکیل دستگاه قضایی دائمی بین‌المللی گردید.<sup>۱۷</sup>

کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹ م.) نیز گرچه تحت پوشش اتفاق نظر تشکیل شد، اما تصمیمات واقعی را فقط متفقین و هم‌پیمانانشان گرفتند و بدون حضور کشورهای مغلوب

جنگ جهانی اول، مسائل رتق و فتق شد.

میثاق جامعه ملل به اصل برابری تصریح نکرده است، اما برخی لوازم آن را پذیرفته است. از جمله، در ماده پنج، قاعده اتفاق آرا را مبنای تصمیم‌گیری در مجمع و شورا قرار داده و در ماده ده، دولت‌های عضو را موظف به دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یکدیگر در قبال هر نوع تجاوز خارجی کرده است.

نظام جامعه ملل، برابری را به عرصه روابط اقتصادی نیز وارد کرده، به طوری که در ماده ۲۲ میثاق (بند پنج)، دولت‌های نماینده<sup>۱۸</sup> موظف شده‌اند، در قلمرو امور تجاری و مبادلات بازرگانی با همه کشورهای عضو جامعه رفتاری برابر داشته باشند.

اما پس از جنگ جهانی دوم، ملل متحد مصمم شد تا سازمانی بین‌المللی براساس برابری مطلق (حاکمیت) همه اعضا بنیاد نهد. از این رو، برخلاف میثاق جامعه ملل، در منشور ملل متحد به صراحت بیان گردید که: «سازمان بر اصل برابری مطلق همه اعضای خود استوار است.»<sup>۱۹</sup>

این اصل یا اصول ملازم و ناشی از آن در بسیاری معاهدات و اسناد مؤسس سازمان‌های بین‌المللی آمده است که از آن جمله است:

«منشور بوگوتا» (سازمان کشورهای آمریکایی)؛ «منشور اتحادیه عرب»؛ «پیمان آتلانتیک شمالی» (ناتو)؛ «سند نهایی کنفرانس ملل متحد در مورد بازرگانی و توسعه»؛ «پیمان ورشو»؛ «کنوانسیون ایکائو»؛ «اساس نامه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» و کنوانسیون راجع به «ماهگیری» و «حفاظت منابع زنده».<sup>۲۰</sup>

### ◀ ۳. مفهوم برابری

برخی نویسندگان حقوق و سیاست بین‌الملل، «برابری» را واژه‌ای مترادف با حاکمیت یا از فروع آن دانسته و برخی آن را معادل استقلال تلقی کرده‌اند و بعضی نیز آن را نتیجه منطقی استقلال شناخته‌اند.<sup>۲۱</sup>

البته در قرون هفدهم و هیجدهم م. واژه «برابری»، مفهومی مستقل نداشت و با مفاهیم دیگر مانند استقلال و حاکمیت آمیخته بود؛ بلکه یکسان می‌نمود. مفهوم این واژه در قرن نوزدهم م. برابر نتیجه منطقی استقلال دانسته می‌شد؛ اما در قرن بیستم مفهومی مستقل از حاکمیت و استقلال یافت.<sup>۲۲</sup> برابری به مفهوم مشارکت کشورها، اعم از کوچک و بزرگ، در



تنظیم روابط چندجانبه یا در اداره سازمان‌های بین‌المللی به عنوان موجوداتی برابر مطرح شد<sup>۲۳</sup> و قواعد «یک دولت، یک رأی» و «اتفاق آرا» از آن نتیجه شد.

در منشور ملل متحد (بند ۱ ماده ۲) عبارت «Sovereign Equality» به کار رفته است که مفهوم آن بخوبی روشن نیست. این عبارت، نخست در اعلامیه چهار ملت در مسکو (۳۰ اکتبر، ۱۹۴۳ م.) به کار رفت (بند ۴). در کنفرانس سانفرانسیسکو، بسیاری طرفدار عبارت «Equal Sovereignty» بودند که معنای این عبارت روشن است؛ یعنی حقوق حاکمیتی دولت‌ها به شیوه برابر اعمال می‌گردد. اما عبارت «Sovereign Equality» ابهام دارد و روشن نیست که آیا «Sovereign» صفت «Equality» است و یا مضاف الیه آن.<sup>۲۴</sup>

عناصر «Sovereign Equality» به نحو مستفاد از گزارش منبر کمیته اول کنفرانس سانفرانسیسکو، شامل موارد زیر است: کشورها از لحاظ حقوقی برابرند؛ از همه حقوقی که از حاکمیت آنها ناشی می‌شود برخوردارند؛ شخصیت کشورها، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آنها محترم است و هر کشور باید تعهدات بین‌المللی خود را ایفا کند.

اعلامیه «اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه...» را می‌توان تفسیری معتبر از ماده ۲ منشور دانست. این اعلامیه هر چند حاصل تصمیم‌گیری مجمع عمومی ملل متحد است و همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید، فاقد ارزش حقوقی الزام‌آور است، اما اهمیت آن از این جهت است که با کنسانسوس پذیرفته شده است و می‌تواند گویای تلقی عمومی از اصول منشور باشد.

این اعلامیه، اصول روابط دوستانه و همکاری دولت‌ها را در هفت فقره بیان می‌کند که یکی از آن اصول همین اصل برابری مطلق دولت‌هاست. در تبیین این اصل آمده است: دولت‌ها حقوق و تکالیف برابر دارند و اعضای برابر جامعه بین‌المللی هستند، و آنگاه چنین می‌آورد که «به طور خاص» برابری شامل عناصر ذیل است:

الف. برابری حقوقی، ب. حقوق ذاتی حاکمیت کامل، ج. تکلیف احترام به شخصیت دولت‌های دیگر، د. تعرض ناپذیری تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت، ه. حق آزادی انتخاب و توسعه نظام‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، و. تکلیف ایفای کامل تعهدات بین‌المللی با حسن نیت و زندگی صلح‌آمیز با دولت‌های دیگر.<sup>۲۵</sup>

پذیرش موضوعی اصل برابری در اعلامیه‌های بنیادین فراوانی، با رأی دولت‌ها در سازمان ملل متحد تکرار شده است؛ مانند قطع‌نامه اتحاد برای صلح، منشور حقوق



و تکالیف اقتصادی دولت‌ها، اعلامیه و برنامه عمل درباره نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و موارد دیگر.<sup>۲۶</sup>

تجربه بین‌المللی معاصر نشان می‌دهد که دولت‌های، بزرگ و کوچک، روابط خارجی چند جانبه‌شان را به عنوان موجوداتی برابر تنظیم می‌کنند؛ به طوری که در ایجاد حقوق (وضع قاعده)، هیچ دولتی ملزم به رعایت مفاد توافق‌نامه یا پیمانی که به طور صریح یا ضمنی آن را نپذیرفته باشد، نیست.<sup>۲۷</sup>

دولت‌ها با قطع نظر از درجات مختلف قدرت و نفوذ اقتصادی، سیاسی و... در برابر قانون مساوی هستند، یعنی یکسان تحت حمایت حقوق بین‌الملل قرار دارند.

ملل متحد نیز در صدد تغییری در بنیان حقوق بین‌الملل عمومی معاصر نیست؛ بلکه یک نظام همکاری سازمان یافته بین‌المللی را بر همان بنیان بنا نهاده است؛ یعنی سازمان ملل متحد نهادی فائق بر دولت‌های عضو نیست، بلکه محدودیت‌های وارد بر حاکمیت آنها، در اثر عضویتشان در ملل متحد، مبتنی بر یک نظام معاهداتی است.<sup>۲۸</sup>

#### ◁ ۴. برابری حقوقی و برابری حقوق

تصور می‌شود که دو اصل «برابری حقوقی» «Legal Equality» و «برابری حقوق» «Equality of Rights» باید تعهدی مطلق در روابط میان دولت‌ها تلقی شود؛ به این معنا که دولت‌ها یکسان مورد حمایت حقوق بین‌الملل باشند و هم حقوق و تکالیفشان یکسان باشد. اما مقصود از برابری مورد تأکید در بند یک ماده دو منشور، برابری حقوقی است؛ یعنی هر دولت از شخصیت حقوقی تمام عیار و همسان با سایر دولت‌ها برخوردار است و دارای صلاحیت و اهلیت برابر در انجام دادن آزادانه اعمال حقوقی بین‌المللی است.<sup>۲۹</sup>

بنابراین، برابری در حقوق مقصود نیست. دولت‌ها ممکن است از حقوق متفاوتی برخوردار باشند؛ اما این امر مغایرتی با برابری حقوقی آنها ندارد. از این رو، برخی تفاوت‌ها در حقوق دولت‌های عضو یک سازمان بین‌المللی در اداره آن «Functional Rights» - بر حسب میزان مشارکت سیاسی و مادی آنها در فعالیت‌های سازمان - وجود دارد؛ یعنی برخی اعضا سهم بیشتری در اداره سازمان، مدیریت و تصمیم‌گیری در مسائل و اقدامات آن دارند.<sup>۳۰</sup>

اصل برابری؛  
بر نظام...



پس برابری حقوق در نظام‌های حقوق بین‌الملل که برای مقاصد خاصی به وسیله

معاهدات چند جانبه (معاهدات موسس) ایجاد شده، همواره دیده نمی‌شود. اما برابری حقوقی که همچنان یک اصل بنیادین در حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود،<sup>۳۱</sup> به این معناست که کشورها در قلمرو روابط بین‌المللی از صلاحیت‌های مشابه برخوردارند.<sup>۳۲</sup>

#### ◁ ۵. برابری در تصمیم‌گیری سازمان‌های بین‌المللی

اصل برابری حقوقی در سازمان‌های بین‌المللی، در اتفاق آرا برای گرفتن هر تصمیم الزام‌آور مستجلی است؛ زیرا عدم امکان تحمیل تعهدی بر دولت، بدون رضایت از مقتضای اصل برابری است.

اما در مواردی تصمیم‌هایی که با اکثریت آرا اتخاذ می‌شود بر همه الزام‌آور است. در این موارد، رضایت آن دولت‌ها از پیش «a priori» اعلام شده است؛ مانند شورای امنیت ملل متحد که طبق فصل هفتم منشور با اکثریت آرا تصمیم‌گیری می‌کند.<sup>۳۳</sup>

در مورد تصمیم‌های توصیه‌ای (غیر الزام‌آور) به نظر می‌رسد، عدول از اتفاق آرا، هیچ مغایرتی با اصل برابری نداشته باشد. پس در مجمع عمومی ملل متحد، ضمن این‌که قاعده «یک دولت یک رأی» که خود نتیجه برابری است، رعایت شده است، تصمیمات آن بر اساس اکثریت آرا اتخاذ می‌شود؛ ولی این تصمیمات جنبه توصیه‌ای دارد؛ لیکن اهمیت آنها را که معمولاً در قالب قطع‌نامه‌ها اتخاذ می‌شوند نباید نادیده گرفت.<sup>۳۴</sup>

البته قاعده اتفاق آرا، گاهی مانع تصمیم‌گیری شده و سازمان یا کنفرانس بین‌المللی را در راه نیل به اهداف و مقاصد تعیین شده ناکام می‌سازد.<sup>۳۵</sup> از این رو برخی تعدیل‌ها در این زمینه صورت گرفته است. مثلاً در بعضی سازمان‌ها که بر اصل اتفاق آرا تأکید فراوان شده، امتناع از دادن رأی، مانع تلقی نشده (اتفاق آرای نسبی) و یا رأی ممتنع لطمه‌ای به اعتبار تصمیم حاصل از آرای موافق (شبه اتفاق آرا) وارد نمی‌سازد.<sup>۳۶</sup>

#### ◁ ۶. اصول ناشی از اصل برابری

باید پذیرفت که بند یک ماده دو منشور، خود تأمین‌کننده اصل برابری نیست؛ بلکه اعلام‌کننده آن است؛ لیکن تضمین آن با اصول و قواعدی دیگر میسر می‌گردد.<sup>۳۷</sup> بدین جهت از اصل برابری، قواعد و اصولی ناشی می‌شود.

نتیجه حفظ حاکمیت دول عضو و برابری آنها، اصل ممنوعیت مداخله در امور داخلی

دولت‌هاست. منظور از امور داخلی، قضایا و موضوعاتی است (اعم از داخلی و خارجی) که منحصراً در صلاحیت داخلی هر کشور قرار دارد.<sup>۳۸</sup> اصل عدم مداخله از اموری است که همه کشورهای برابر سر آن همداستانند؛ لیکن آنچه مهم است تعیین قلمرو آن است. نظر عمومی بر این است که «قلمرو حفاظت شده، فعالیت‌هایی را شامل می‌شود که صلاحیت دولت در مورد آن به موجب حقوق بین‌الملل محدود نشده است؛ پس این قلمرو ثابت نیست و بستگی به حقوق بین‌الملل و دامنه تحول آن دارد».<sup>۳۹</sup>

برابری دولت‌ها مبنای رفتار برابر و غیر تبعیض‌آمیز میان آنهاست؛ یعنی اصل عدم تبعیض نیز ناشی از برابری است.

همچنین اصل برابری، منشاء اصل عمل به مثل «Riciprosity» است؛ به این معنا که هر دولت در قبال امتیازاتی که دریافت می‌کند، باید امتیازات مشابهی بدهد.<sup>۴۰</sup> تکلیف به انجام تعهدات نیز به اصل برابری باز می‌گردد؛ زیرا هر گاه یکی از طرفین به تعهد خود وفا کند و دیگری چنین نکند، عملاً برابری مخدوش گردیده و دولتی که به تعهد خود عمل نکرده برتری یافته است.

عدم توسل به زور در مصداق جنگ تجاوزکارانه را نیز می‌توان از اصل برابری نتیجه گرفت؛ چه این که بارزترین<sup>۴۱</sup> شیوه تحمیل اراده یک دولت بر دولت دیگر، شیوه استفاده از زور و نیروی نظامی است. از طرفی، توسل به زور با اصل عدم مداخله که خود نتیجه اصل برابری است، در تعارض است و مصداق مسلم مداخله در امور داخلی کشورها مداخله نظامی است.

پس در واقع، اصول و قواعدی مانند «منع مداخله»، «منع تبعیض»، «عمل به مثل»، «تکلیف به ایفای تعهدات» و مانند آن از آثار و لوازم اصل برابری است. از همین رو است که می‌توان گفت در تحلیل نهایی، اصل برابری، مبنای نظام بین‌المللی و محور ساخت نظام ملل متحد است.

## ◁ ۷. برابری حقوقی و نابرابری واقعی

جامعه بین‌المللی از اعضای تشکیل شده است که همانند اعضای جوامع ملی، با یکدیگر متفاوت و نابرابر هستند. کشورها به لحاظ عوامل و عناصر طبیعی و اجتماعی، وسعت سرزمین، جمعیت، منابع طبیعی، بنیه اقتصادی و سطح توسعه به کشورهای فقیر و غنی



تقسیم می‌شوند و به لحاظ قدرت و نفوذ سیاسی و نظامی به دولت‌های قوی و ضعیف یا به طور کلی به کشورهای بزرگ و کوچک بخش شده‌اند.

واقعیت این است که نابرابری عینی که به لحاظ تاریخی، مفهومی نسبی دارد، هیچ‌گاه از صحنه جامعه بین‌المللی غایب نبوده است و اغلب نفوذ سیاسی قدرت‌های بزرگ و عدم استقلال واقعی سیاسی و اقتصادی دولت‌های کوچک را نتیجه داده و دخالت سیاسی این قدرت‌ها را در مناطقی خاص با فشار مستقیم و غیرمستقیم آنها در قالب برخی اتحادیه‌ها در پی داشته است. به این ترتیب، میان الزام به رعایت مقررات و آزادی اعضای جامعه بین‌المللی تعادلی وجود نداشته است و مثلاً در حقوق بین‌الملل، قراردادی که اراده کشورها منبع صوری قواعد و مقررات به شمار آمده است، گاه به لحاظ جامعه‌شناختی چنین توافقی نبوده، بلکه حاصل غلبه اراده یکی بر دیگری است؛ مانند حقوق بین‌الملل اروپایی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم م.؛ یعنی در نظام بین‌المللی کلاسیک که همانند نظام‌های استبدادی داخلی، نظامی از هم گسسته و غیر متمرکز است، صورت قواعد از مبنا تبعیت نکرده و با آن فاصله بسیار دارد. در جامعه بین‌المللی، قدرت‌های بزرگ نقشی همانند دیکتاتورها در جوامع استبدادی دارند.<sup>۴۲</sup>

این نابرابری واقعی، همچنان در جامعه بین‌المللی خودنمایی می‌کند. در عصر معاهدات چند جانبه که بر محور منافع مشترک شکل گرفته و هنگامه حضور سازمان‌های بین‌المللی که آمده‌اند تا همبستگی بین‌المللی را به ارمغان آورند، نه تنها اصل برابری حقوقی نتوانسته به نابرابری عینی دولت‌ها پایان دهد، بلکه این نابرابری در تأمین جایگاه ویژه و حقوق ممتاز برای قدرت‌های بزرگ جلوه می‌کند و این باور را تقویت می‌کند که اصل برابری از نظر حقوقی به قدرت‌های موجود در جامعه جهانی به همان کیفیتی که هستند مهر تأیید می‌زند. عضویت دائمی (جایگاه ویژه) و حق تو (امتیاز ویژه) برای پنج قدرت بزرگ عضو ملل متحد در شورای امنیت این سازمان، مغایر با برابری دولت‌هاست. لازم‌الاجرا شدن منشور، موکول به تصویب این پنج دولت گردید<sup>۴۳</sup> و هر گونه تغییر یا اصلاح منشور نیز متوقف بر موافقت آنهاست.<sup>۴۴</sup> در واقع پنج قدرت بزرگ، هیأت مدیره جهانی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی هستند. از همه مهم‌تر این که اعضای دائم، قضات پرونده‌های خود هستند؛ یعنی مجازات، تعلیق عضویت یا اخراج هر کدام نیاز به رأی موافق خود آن عضو دائم دارد!<sup>۴۵</sup> به تعبیر دیگر این پنج عضو در کمال آزادی و بدون آن که مجازات شوند، می‌توانند منشور ملل

متحد را زیر پا نهاده و به زور متوسل شوند.<sup>۴۶</sup>

البته به لحاظ نظری، برابری حقوقی مانع از آن است که تعهد یا پیمانی بر دولتی تحمیل گردد؛ یعنی نابرابری عینی میان کشورها دلیل آن نیست که دولت ضعیف خود را وابسته دولت قوی کند؛ اما از طرفی اصل برابری، مانع انعقاد پیمان میان دولت قوی و دولت ضعیف نیست؛ بلکه هر کشوری به استناد حاکمیت خود می تواند با کشورهای دیگر پیمان ببندد؛ اما طبیعی است که برتری عینی پیمان در آثار و نتایج آن پیمان جلوه می کند. برای مثال در پیمان های دفاعی که میان یک ابرقدرت و یک دولت کوچک و ضعیف منعقد می گردد، جای تردید نیست که استقلال سیاسی واقعی دولت ضعیف آسیب می بیند؛ یعنی برابری حقوقی با عدم استقلال واقعی جمع می گردد.

بنابراین «اصل برابری حقوقی نابرابری عملی کشورها را از بین نبرده، بلکه به لحاظ روان شناختی آن را قابل تحمل نموده است».<sup>۴۷</sup>

اما در نظام ملل متحد چون نابرابری عملی حتی به شکل نابرابری حقوقی نمایان گردیده است، مقاومت دولت های کوچک را برانگیخته است. از این رو کشورهای کوچک کوشیده اند تا از قدرت رأی برتر خود در مجمع عمومی استفاده کرده و با تصویب قطع نامه های متعدد و مطرح کردن مفاهیمی مانند «قاعده آمره» و «میراث مشترک بشریت» عرصه نفوذ و سیطره قدرت های بزرگ را حتی الامکان محدود سازند.

حاصل تلاش های سازمان در تعدیل آثار این نابرابری، افزایش اختیارات مجمع عمومی و دبیر کل در قلمرو مسائل مربوط به صلاحیت شورای امنیت بوده است. «قطع نامه اتحاد برای صلح»<sup>۴۸</sup> در همین راستا قابل تفسیر است.

البته برتری طبیعی کشوری بر کشور دیگر، عمدتاً در موضوعات حیاتی روابط آنها ظاهر می شود و در سایر امور معمولاً اصل برابری حقوقی، مبنای روابط دولت ها قرار می گیرد.

نتیجه آن که نباید پنداشت برابری حقوقی کشورها، تضمین کننده عدالت و مساوات میان آنهاست؛ بلکه نابرابری و بی عدالتی در روابط بین المللی از آن جا قابل تحمل گردیده که برابری حقوقی استوار شده است. دولت ها از آن رو به حقوق بین الملل موجود تن می دهند که آزادانه آن را پذیرفته اند؛ هر چند اضطرار، آنان را به این امر واداشته است؛ اضطراری که بیش از عدالت ناشی از نیاز مبرم به صلح و امنیت بین المللی بوده است. هر چند تثبیت و استمرار صلح خود متوقف بر رفع نابرابری ها یا دست کم کاستن شکاف میان شمال و جنوب



است و از همین رو است که دولت‌ها ضمن تمکین به حقوق بین‌الملل موجود در تغییر و تعدیل آن می‌کوشند.

### منابع و پی‌نوشت‌ها

۱. دست‌کم از صلح وستفالی (۱۶۴۸) تا اواخر قرن نوزدهم چنین بوده است. نک: آنتونیو کاسسه «حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد» ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰، ص ۵۲.
۲. البته کشورهای اروپایی به وسیله یک سری معاهدات با سایر کشورهای جهان، مانند ایران، چین، ژاپن، سیام (تایلند کنونی)، حبشه (اتیوپی فعلی) و لیبریا، در ارتباط بودند، اما در صحنه بین‌المللی فقط کشورهای اروپایی فعال بودند. برخی حقوق‌دانان معتقدند که از قرن ۱۶ تا ۱۸ برخی کشورهای مقتدر آسیایی (همچون ایران، برمه و سیام) با کشورهای اروپایی روابطی بر پایه تساوی حقوق داشتند. لیکن به علت پیشرفت اقتصادی اروپاییان در اواخر قرن ۱۸ شکاف میان کشورهای اروپایی و آسیایی افزایش یافت و در قرن ۱۹ بسیار زیاد شد، رفته‌رفته آسیایی‌ها مغلوب و مقهور اروپاییان شدند و تسلیم برتری آنان گردیدند. برای توضیح بیشتر ر.ک: آنتونیو کاسسه، همان، صص ۶۰-۶۸.
۳. دولت‌ها به سه گروه منقسم گردیدند، گروه اول دول اروپایی (اروپای غربی و آمریکا)، گروه دوم بلوک شرق (شامل اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اقمار آن که عمدتاً کشورهای اروپای شرقی بودند) و گروه سوم سایر کشورها که به جهان سوم مرسوم گردیدند.
۴. برخی معتقد بودند که به جای «Sovereign Equality» عبارت «Equal Sovereignty» به کار رود. بعضی نیز عقیده داشتند که کلمه Sovereign حذف شود. نماینده بلژیک در کمیته اول سانفرانسیسکو چنین گفت: «به نظر کشورهای کوچک این عبارت نسبتاً غیر متعارف "برابری مطلق" همه اعضا در آغاز ذکر اصول منشور سازمانی که نابرابری در آن کاملاً آشکار است، شاید کمی تمسخرآمیز باشد. از این رو تقاضای حذف وصف "مطلق" را کرده پذیرفته نشد. همچنین پیشنهاد نماینده اورگوئه در مورد قرارداد کلمه «حقوقی» به جای «مطلق» رد شد. ر.ک: همان، ص ۱۶۶.
۵. این همان الگوی وستفالیایی است که وجود دولت‌ها را به همان نحو که هستند تأیید می‌کند.
6. CR., J. M. Castro Rial, States, Sovereign Equality, Encyclopedia of Public International Law, vol. 10, p. 478.
۷. برای مثال نهادهایی مانند استرداد مجرمین، داوری و کنسول ریشه در عهد باستان دارند. برای توضیح در این زمینه ر.ک: کلیبار، نهادهای روابط بین‌الملل، ترجمه و تحقیق از دکتر هدایت‌الله فلسفی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۶ به بعد.
۸. برای توضیح بیشتر ر.ک: همان، ص ۳۶.
۹. همان، ص ۲۷-۳۸؛ محمدرضا ضیایی بیگدلی، حقوق بین‌الملل عمومی، ص ۲۱.

۱۰. این قاعده بعدها در فریاد مشهور کاتو «نابود باد کار تاز» منعکس شد و پس از فتوحات امپراتوری تمایلات ضد بیگانه و نیت امپریالیستی این قوم سلطه‌جو را آشکار ساخت (کلیبار، نهادهای روابط بین‌الملل، ترجمه و تحقیق دکتر فلسفی، ص ۳۹). روم پس از آن‌که به امپراتوری تبدیل شد به استیلا سلطه‌اش بر ملت‌های دیگر پرداخت (عصر صلح رومی Pacta Romana). "Jus gentium" نیز که مجموعه قواعد و مقررات حاکم بر روابط رومیان و بیگانگان بود در واقع حقوق ملل مسیحی و ناشی از اراده یکجانبه روم بود. (دکتر ضیایی بیگدلی، پیشین، ص ۲۴).

۱۱. «صلح الهی» در واقع حاوی مقررات جنگ بود (حقوق در جنگ Jus in bello) و «متارکه الهی» شامل مقرراتی در محدود کردن جنگ بود، یعنی ایام جنگ را محدود می‌کرد و در برخی زمان‌های خاص جنگ را تحریم می‌نمود (حقوق بر جنگ Jus ad bellum). برای توضیح بیشتر ر.ک: کلیبار، پیشین، ص ۵۰-۵۲.

12. Munster.

13. Osnabruk.

۱۴. آنتونیو کاسسه، پیشین، ص ۶۰.

15. J. M. Castro Rial, op cit.

۱۶. از ۲۶ کشور شرکت‌کننده دو کشور آمریکایی (ایالات متحده و مکزیک) و چهار کشور آسیایی بودند (ایران، چین، سیام و ژاپن).

۱۷. در این کنفرانس قاعده «یک دولت یک رأی» و قاعده «اتفاق آرا» برای مسائل ماهوی و اکثریت آرا برای مسائل شکلی پذیرفته شد. در مورد تشکیل دستگاه قضایی دائمی بین‌المللی نماینده برزیل اظهار داشت: «هر راه حلی که به نحو اتم و اکمل برابری مطلق کشورها را تضمین نکند مردود است. ر.ک: کلیبار، پیشین، ص ۵۲۲.

۱۸. منظور از دولت‌های نماینده، دولت‌هایی هستند که به موجب سیستم نمایندگی جامعه ملل اداره سرزمین‌های فاقد حاکمیت را بر عهده داشتند.

۱۹. بند ۱ از ماده ۲ منشور ملل متحد.

۲۰. منشور بوگاتا به عنوان اساس نامه سازمان کشورهای آمریکایی در سی‌ام آوریل ۱۹۴۸ منعقد و در سیزدهم دسامبر ۱۹۵۱ به اجرا درآمد. این منشور به شکل دقیقی مفهوم حاکمیت را بیان کرده و بر آن به عنوان وسیله لازم برای مستقل بودن دولت تأکید کرده است (بند ۲ مقدمه)، و در موارد متعددی اصول و قواعد ناشی از برابری را مورد تأکید قرار داده است؛ مانند دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشورهای عضو، احترام به شخصیت و حاکمیت دولت‌ها، ایفای تعهدات با حسن نیت و منع مداخله در امور یکدیگر. منشور اتحادیه عرب (Arab League) ۲۴ مارس، ۱۹۴۵، نیز تصریح کرده که این پیمان بر قاعده برابری مطلق اعضا قرار دارد. پیمان اطلانتیک شمالی (ناتو)، دوم آوریل ۱۹۴۹، بر حاکمیت، برابری و اتفاق آرا برای تصمیم‌گیری در شورا استوار است.

سایر اسناد مورد اشاره نیز به شیوه‌های مشابه بر اصل برابری یا اصول ناشی از آن تأکید ورزیده‌اند. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

M. S. Korowicz, "Some present Aspects of Sovereignty in International Law", ACIDI, 1961 - 1, pp.5 - 120.

۲۱. هانس جی. مورگنتا، سیاست در میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا شیرزاده، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۵۰۰.

J. M. Castro Rial, Op. Cit, p. 477.

۲۲. دکتر فلسفی، پیشین، ص ۹۰.



23. M. Castro Rial, Op. Cit.

24. M. Korowicz, op. cit. p. 37.

و دکتر فلسفی، پیشین، ص ۹۳.

۲۵. برای ملاحظه متن اعلامیه ر.ک:

Ian Brownli, Basic Documents in International Law, PP. 32-40; D.J. Harris, Cases and Materials On International Law, 1998 - 10586.

26. J.M. Castor Rial, Op. Cit, P. 481.

27. Ibid, P. 477.

28. Bruno Simma (ed), The Charter of the United Nations, A Commentary, Oxford, 1996, P. 73.

29. Ibid, P. 74.

۳۰. وضعیت ممتاز اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد از این قبیل است. برای ملاحظه موارد مشابه در دیگر سازمان‌ها ر.ک:

M.S. Korowicz, Op, Cit, PP. 109 - 110.

31. Ibid, P. 34.

۳۲. دکتر فلسفی، پیشین، ص ۷۴.

33. M.S. Korowicz, OP. Cit, P. 36.

۳۴. قطع نامه اتحاد برای صلح (۳ نوامبر ۱۹۵۰) به مجمع عمومی اختیار صدور توصیه‌هایی را در زمینه صلح و امنیت بین‌المللی، در مواردی که شورای امنیت به سبب استفاده مکرر از «وتو» از تصمیم‌گیری ناتوان مانده، داده است که به پیشنهاد هفت عضو شورای امنیت (در حال حاضر نه عضو شورای امنیت) یا اکثریت اعضای ملل متحد بتواند اقدام به اتخاذ تصمیم کند. اعزام نیروی اضطراری، حدود بیست هزار سرباز به کنگو در سال ۱۹۶۰ در همین راستا بود.

به این ترتیب و شاید بر خلاف انتظار طراحان منشور ملل متحد، اهمیت مجمع عمومی روزافزون گردیده و بر اهمیت همه اعضا در مجمع، خود به خود، افزوده شده و دولت‌های کوچک اکثریت عددی آرای مجمع را به خود اختصاص داده‌اند. از این رو برخی موضوع رأی ممتاز یا وزین (Weighted Voting) را مطرح کرده‌اند.

برای مثال وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا، (J.F. Dulles) در ۱۸ ژانویه ۱۹۵۴ چنین اعلام کرد: «...ملت‌هایی که خودشان قادر به پذیرش مسؤلیت‌های جدی نظامی یا مالی نیستند نمی‌توانند آن مسؤلیت‌ها را بر ملل دیگر مقرر کنند؛ پس باید برای اقدام الزام‌آور یک رأی‌گیری ترکیبی انجام شود، که شامل اکثریت همه اعضا و اکثریت مبتنی بر نوعی رأی ممتاز بر حسب جمعیت، منابع و مانند آن باشد. (double barrelled vote)»

یا جهان به چند منطقه تقسیم شود و شمار مشخصی آرا برای هر گروه منطقه‌ای مقرر گردد. به هر روی در مجمع عمومی هر نوع نابرابری آرا مورد مخالفت واقع شده است. البته در برخی اتحادیه‌های اداری و آژانس‌های تخصصی ملل متحد رأی ممتاز یا وزین اعمال می‌شود از جمله در: ILO; ICAO; IBRD; IMF; LAEA; در برخی سازمان‌ها نیز که بر اصل اتفاق آرا تأکید فراوان شده است، برخی تعدیل‌ها صورت گرفته است. برای توضیح بیشتر در این زمینه ر.ک: M. S. Korowicz, op.

Cit. PP. 47 - 52.

و نیز، کلیبار، سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه و تحقیق از استاد فلسفی، نشر فاخته، تهران، ۱۳۷۱، ص ۶۴۵-

۶۵۱





۳۵. به طوری که قبلاً اشاره شد ناکامی کنفرانس دوم لاهه (۱۹۷۰) در تشکیل یک دستگاه قضایی دائمی بین‌المللی ناشی از تأکید بر برابری تمام و کمال همه کشورها بود.  
۳۶. کلییار، پیشین، ص ۶۴۶-۶۴۵.

37. Bruno Simma OP. Cit. P. 98.

۳۸. بند هفت ماده دو منشور بیانگر این اصل است و چنین مقرر می‌دارد:  
«هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی کشورها قرار دارد، دخالت نماید و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که چنین مسائلی را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند؛ لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد آورد». (به نقل از ترجمه متن منشور در کتاب: سازمان‌های بین‌المللی، به آدرس پیشین).

39. Ian Brownil, Principles Of Public International Law, Fourth Edition, Clarendon Press, Oxford, 1990, P.291.

دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی نیز در یک نظر مشورتی به این معنا تصریح کرده است:  
1923, PCIJ, ser. B. no. 7, p. 24.

۴۰. دکتر فلسفی «روش‌های شناخت حقوق بین‌الملل»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۹۰، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، بهار-تابستان، ۱۳۷۰، ص ۹۲-۹۳.

۴۱. البته نه لزوماً مؤثرترین شیوه، به ویژه در شرایط کنونی دنیا، شاید تحمیل اراده از راه فشارهای سیاسی و اقتصادی به خصوص از سوی ابرقدرتها و قدرتهای عظیم اقتصادی-سیاسی جهان علیه کشورهای ضعیف کارآیی و تأثیری بس فزونتر از مداخله نظامی داشته باشد.

۴۲. دکتر فلسفی، پیشین، ص ۶۳-۶۴.

۴۳. مفاد بند سه از ماده ۱۱۰ منشور ملل متحد.

۴۴. برای اطلاع بیشتر از نقش شورای امنیت و پنج عضو دائم آن مفاد مواد ۵۸، ۸۳، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۸ و ۱۰۹ منشور قابل ملاحظه است.

45. M.S. Korowicz, OP. Cit. PP. 41-3.

۴۶. آتونبو کاسسه، پیشین، ص ۴۴۳.

۴۷. دکتر فلسفی، پیشین، ص ۹۷.

۴۸. برای ملاحظه متن این قطع‌نامه می‌توانید رجوع کنید به:

D. J. Harris , Cases and Materials on International Law, Fifth Edition , Sweet G Maxwell , 1998 ,P. 968.

